



محتشم السلطنه

جلد دوم

آثار و افکار حسن اسفندیاری

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

محتشم السلطنة

محتشم السلطنه

جلد دوم

افکار و آثار حسن اسفندیاری

رساله علل بدبختی ما و علاج آن به انضمام اخلاق محتشمی

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه:	اتحادیه، منصوره، ۱۳۱۲.
عنوان و نام پدیدآور:	محتشم السلطنه، منصوره اتحادیه (نظام مافی)
مشخصات نشر: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۶	مشخصات ظاهری: ج ۳: ۱۴/۵ × ۲۱/۵
شبک: ج ۱: ۵-۸-۸۶۸۷-۶۰۰-۹۷۸	وضعیت فهرست نویسی: فیا
نویسنده جلد سوم: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، رقیه آقابالا زاده.	یادداشت: نمایه.
یادداشت: چاپ اول، ۱۳۹۶ فیا.	(محتشم السلطنه) میرزا حسن خان اسفندیاری و اخلاق محتشمی.
مندرجات: ج ۱: زندگی سیاسی	میرزا حسن خان اسفندیاری.
ج ۲: رساله علل بدبختی و علاج آن	اسفندیاری، حسن، ۱۳۲۳-۱۲۴۵ سرگذشتنامه.
ج ۳: منتخبی از اسناد حکومت ارومیه	موضوع:
سیاستمداران ایرانی، ق ۱۲-۱۴، سرگذشتنامه.	Politicians Iranian, 19-20c, Biography
نمایندگان مجلس، ایران، تاریخ، ق ۱۴.	Legislators, Iran, History, 20century.
ایران، تاریخ، انقلاب مشروطه ۲۷-۱۳۲۴ ق	Iran, History, Constitutional Revolution, 1906-9.
ایران، تاریخ، قاجاریان ۱۲۴۴-۱۱۹۲ ق	Iran, History, Qajars 1779-1925.
ایران، تاریخ، پهلوی ۱۳۲۰-۱۳۰۴ ش.	Iran, History, Pahlavi 1925-41.
ارومیه، سیاست و حکومت، قرن ۱۴.	Urmia(Iran), Politics and government,
رده بندی کنگره:	DSR ۱۴۵۳ الف ۵ الف ۲ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۲۰۹۲	شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۵۵۲۱۹



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

محتشم السلطنه

جلد دوم: افکار و آثار میرزا حسن خان اسفندیاری	طرح جلد: فریبا علایی
رساله علل بدبختی و علاج آن و اخلاق محتشمی	چاپ اول: ۱۳۹۶
به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)	تیراژ: ۱۰۰۰
اجرا: نشر تاریخ ایران	شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۰۹-۲
چاپ و صحافی: کتاب شمس	ISBN: 978-600-8687-09-2
قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان	

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

فهرست مندرجات

۷	مقدمه
۲۵	رسالة علل بدبختی و علاج آن
۶۵	اخلاق محتشمی
۲۰۷	تصاویر
۲۳۱	فهرست اعلام

مقدمه

این مجلد شامل دو کتاب از تألیفات میرزا حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری است: ^(۱) کتاب کوچک علی بدیخی ما و علاج آن در ۱۲۹۹ منتشر شده و اخلاق محتشمی که در ۱۳۰۹ به چاپ رسید. این دو کتاب در فصل اول جلد اول این مجموعه معرفی شدند، با این هدف که پیش از شرح زندگانی سیاسی محتشم السلطنه، شناختی از شخصیت و ذهنیت و طرز فکر وی از طریق کتاب‌هایش به دست آید. بنابراین در این مقدمه از منظر دیگری به معرفی این دو کتاب می‌پردازیم. محتشم السلطنه به عنوان دولتمردی با فرهنگ که اطلاعات عمیق فلسفی، ادبی و تاریخی داشت شناخته می‌شد، اما در بین متفکرین و روشنفکران عصر پهلوی مانند تقی‌زاده، جمال‌زاده، ایرانشهر، افشار، کاظم‌زاده و دیگران وجهه چندانی نداشت. آنها همه اصلاح‌طلبانی وطن‌خواه بودند که تمایلات به شدت سکولار، ضد دین و غرب‌گرا داشتند که طرز فکرشان با محتشم السلطنه سنخیتی نداشت. سلطنت رضا شاه این امکان را برای آنها به وجود آورد که بعضی خواسته‌هایشان تحقق یابد. همان طوری که تورج اتابکی می‌نویسد، اغلب روشنفکران و تجددخواهان آن ایام از درون حاکمیت بودند و قدرت دستگاه حکومتی را تنها موتور ممکن برای پیشبرد اصلاحات می‌دانستند و بسیاری از آنها سرانجام این دیدگاه را پذیرفتند که تنها امکان تغییر و تحول جامعه از طریق یک رهبر مقتدر است. او می‌افزاید:

«سیاست متمرکزسازی قدرت حکومت و اجرای مدرن‌سازی در ترکیه و ایران از جانب مصطفی کمال آتاتورک و رضا شاه، به یک معنا واکنشی نسبت به این نیاز به اصطلاح آمرانه بود که به وسعت در کشور احساس می‌شد: الگوی اروپایی جامعه منسجمی که مفاهیم مشخص ملت و دولت در آن سازمان می‌یافت. متمرکزسازی سیاسی و فرهنگی، سکولاریزم، غرب‌گرایی، شایسته‌سالاری از جمله خواست‌های

روشنفکران این عصر بود که توسط رضاشاه پیگیری شد و فضای سنتی، اجتماعی و سیاسی را از درون حاکمیت متغیر می‌کرد»^(۲)

محتشم السلطنه نیز لزوم قدرت را برای اجرای اصلاحات پذیرفت و توانست به همکاری با رضاشاه تن دهد، ولی همان‌طور که در جلد اول این مجموعه اشاره شد، تفکر وی با اصلاح‌طلبان هم‌عصرش سنخیتی نداشت. او اصلاحات را همگام با تعالی دین و اخلاق می‌پنداشت و از این جهت هم‌سو با سیدجمال‌الدین اسدآبادی و متفکرین نسل قبل^(۳) بود. محتشم السلطنه مانند سید مدافع اسلام بود و آن را راه چاره رفع مشکلات و دفاع از استقلال کشور می‌دانست.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در طول زندگی به بسیاری از کشورها سفر کرده و در برخی از آنها اقامت گزیده بود. از مکه، افغانستان، مصر و استانبول دیدار داشت و سپس به هند، لندن، فرانسه، روسیه و آلمان سفر کرد. او سرانجام در استانبول اقامت گزید و همانجا در سال ۱۳۱۴ ق فوت کرد. اعمال و افکار انقلابی او و بخصوص حملاتش به انگلیس و حکومت‌های استبدادی مستقر در کشورها باعث می‌شد که از آن‌جا رانده شود، چنانکه وی دو بار از ایران اخراج شد. اما ولی همچنان به مبارزاتش ادامه داد و پیام خود را که به هر شکلی ابراز می‌داشت. او از یک نظام فکری منسجم و متشکل سخن می‌گفت و به گفته کریم مجتهدی در وحدت فکر سیدجمال مجالی برای شک و تردید نمی‌ماند.

مجتهدی که با آثار سید عمیقاً آشنا است، او را اهل عمل و رجل سیاسی متعهدی دانسته که خواهان سازش و سازگاری نبود. آنجا که از علم و فلسفه سخن می‌گوید، نظرش راهنمایی سیاسی مخاطبان است. او ایده‌آلیستی آرمانگرا است که می‌کوشید تا به آن اهداف جامعه عمل بپوشاند. دغدغه فکری‌اش پیشرفت و تعالی مردم مسلمان و بازگرداندن حیثیت سیاسی آنان از طریق کوتاه کردن دست غرب مهاجم از این کشورها بوده است. از نظر سید اجرای این فکر با بیداری ملل شرق و آشنایی آنها با علوم و صنایع جدید، قوانین مدنی و اجتماعی غرب امکان‌پذیر می‌گشت. سید دین اسلام را فی‌النفسه مانع پیشرفت نمی‌دانست. او معتقد بود که برای مطابقت ایمان با دنیای جدید، باید اعتقادات را با محک عقل سنجید و کلام خدا را در جهت آزادی سیاسی و بی‌نیازی اقتصادی مسلمانان و تحصیل حقوق انسانی آنها استنباط نمود. مسلمانی که بدین سان از بند خرافات و تعصب‌های ناروا

رها شده و به حقایق دینی خود آگاهی می یابد، تحول در حیثیت خود را درک کرده و تعدی ظالمانه به شخصیت و حیثیت خود را نمی پذیرد. بلکه در عمل با اتحاد با دیگر مسلمانان تشویق می گردد و از این رهگذر اسلام را به عالی ترین درجه قدرت می رساند. سیدجمال الدین اعتقاد داشت که فقط بدین گونه می توان دست طمع گلاستون ها و امثالهم را از خاکی که در آنان بانگ مسلمانی شنیده می شود کوتاه کرد. (۴)

یکی از آثار مهم سیدجمال رساله نیچره است در رد عقاید سیداحمدخان، که در شبه قاره هند فعالیت می کرد. افکار سیداحمدخان بر اساس سازش با کشورهای غربی قرار داشت که مورد قبول عده بسیاری بود، ولی سیدجمال الدین وی را آلوده به همکاری با انگلیسی ها جلوه می داد.

در این رساله سیدجمال طرز فکر سیداحمدخان و پیروانش را به کلی رد کرده و آنها را متهم به از دست دادن دین و ملیت خود قلمداد می کند. پندارهای احمدخان را به طریقه دهریه تعبیر می کند که در هر کجا یافت شود، زوال و اضمحلال آن ملت را فراهم خواهد کرد. سیدجمال الدین نشان می دهد که این گروه چه ضررهایی به بشر وارد ساخته اند. آنها منکر دین اند و انسان را عملاً به ردائل دعوت کرده و توجه ندارند که انسان در راه کمال قدم برمی دارد و خصائل اخلاقی مانند حیا دارد که سبب سعادت است که آدمیان را به آداب حسنه مزین می سازد و امانت که بقاء و نوع انسانی و زیست آن را در این عالم موقوف بر معاملات و مبادله اعمال است و صداقت در راستی که رکن پایداری نوع انسان است. (۵)

او معتقد است که انسان به خوی خود حیوان است و فقط ایمان آن را برتری می بخشد و از برای عمل خیر و شر پس از حیات جزائست معین. البته منظور نظر سیدجمال اعتلای دین مبین اسلام بود که مزایای آن را مرتب برمی شمرد.

مجتهدی قبول دارد که استنباط تاریخی سید سطحی است، ولی از نظر ایشان قسمت با ارزش و بدیع افکار سید عقاید اخلاقی او است که قابل تأمل می باشد. در هر صورت اعتقاد مجتهدی این است که تأثیر سیدجمال در حفظ هویت فرهنگی و ملیت قومی مسلمانان پایدارتر از نظریات سیداحمدخان است.

او در پایان می نویسد: «این رساله... دلالت بر آگاهی مرد مسلمانی می کند که ایمان خود و همکیشان خود را به علت و دسیسه بازی های سیاسی ملل غالب غرب

در خطر انهدام می‌بیند، خاصه که این بار دشمن در مقابل نیست، بلکه فساد و نابودی از درون آغاز شده است». همان‌طور که خواهیم دید محتشم السلطنه نیز با سید جمال‌الدین همفکر است و به دشمن خانگی اشاره دارد.

یکی دیگر از نوشته‌های سید که بسیار شهرت دارد، جوابیه‌ایست که به ارنست رنان ^(۶) شرق‌شناس فرانسوی نوشت. این رساله در ایام اقامت سید جمال در فرانسه نوشته شد، هنگامی که با همکاری محمد عبدو نشریه عروة الوثقی را منتشر می‌کرد. البته باید افزود که رنان در این زمان بیشتر به قوم عرب می‌پردازد و همان‌طور که مجتهدی اشاره داشته، افکار رنان مبتنی بر اصول تبعیض نژادی بود. اصل بحث رنان عقب افتادگی کنونی کشورهای مسلمان و انحطاط دولت‌هایی است که دین و فرهنگ خود را از مبانی اسلامی می‌گیرند. از نظر رنان مسلمانان با اعتقاد به این که خداوند بدون توجه به تعلیم و تربیت... به هر کس که بخواهد ثروت و قدرت می‌بخشد، عمیقاً از دانش و علم و از هر آن چه پایه و اساس فکر اروپایی است منزجر می‌شود...». سپس رنان به بحث دربارهٔ سیر تحول تاریخی دنیای اسلام می‌پردازد و آن را با جهان غرب و پیشرفت‌های آن مقایسه می‌کند و علت عقب ماندگی مسلمانان را علم ستیزی اسلام می‌داند. سید در جوابیهٔ خود می‌نویسد: «من در نزد آقای رنان نه فقط از حقانیت دین اسلام، بلکه از حق صدها میلیون مردم مسلمان که محکوم باشند در جهل و توحش زندگی کنند دفاع می‌کنم». ^(۷) بر مبنای بررسی مجتهدی، سید دین و علم را مجزا نمی‌داند و با آگاهی‌های کامل از وجوه تفارق آن دو نه فقط یکی را قابل تحمیل به دیگری نمی‌داند، بلکه به نحوی کشش در دین می‌بیند که علم را توان بی‌نیاز ساختن انسان از آن نیست. از نظر سید، اسلام همواره مردم را به مبارزه با ظلم برانگیخته و آنان را در مقابل دشمن و بیگانه مقاوم می‌سازد که به هیچ‌وجه با رکود و عقب افتادگی مطابقت ندارد.

فقر و عقب افتادگی ملل اسلامی و آگاهی سید از دردها و شوق آنها برای اعتلا و تشویق‌شان به مقابله با قدرت‌های بزرگ و آگاهی نسبی او از دنیای غرب و تجهیزات فنی و نظامی آن‌ها، طبیعتاً او را متمایل به علم تحصیل و صنایع غرب قرار می‌دهد. سید می‌کوشید تا به مردم مسلمان شرق قدرت بخشد. از این رو آنچه را رنان مایهٔ قدرت می‌داند قبول می‌کند یعنی علم و صنعت را، ولی علاوه بر آن به عامل حیاتی دیگری نیز قائل است که رنان توجهی بدان ندارد و آن ایمان است. به نظر سید جمال

اسلام صرف نظر از اینکه مبنای ماورای طبیعی دارد، خود وسیله دفاعی و عامل وحدت ملل مسلمان است و همین می تواند منشاء شخصیت و قدرت فوق العاده آنها باشد.^(۸) سیدجمال راجع به علم و فلسفه و رابطه آن با دین مطلب زیاد دارد. او سنت تفکر فلسفی سابق و نحوه تعلیم و تعلم آن را ناقص تشخیص داده و می نویسد که علم منفرد نیست: «علم که از آن به منزله روح جامع کلی از برای جمع علوم بوده باشد، از آن که صیانت وجود آنها را نموده... و سبب ترقی هر یکی از علوم گردد و آن علم به منزله روح جامع و به پایه حافظه و علت مقید بوده باشد، آن علم فلسفه که لوازم انسانی را بر انسان نشان می دهد و حاجات به علوم را آشکار می سازد».^(۹)

سیدجمال معتقد است که در بین مسلمانان صدر اسلام علمی نبود، ولی به وسیله دیانت اسلام روح فلسفه پیدا شد و در اندک زمانی این نقض را برطرف کرد. او عقیده داشت که هرگاه روح فلسفی از بین برود، نقض به سایر علوم و آداب معاشرت هم سرایت می کند. سرانجام او به این نتیجه می رسد که نحوه تدریس به حداقل رسیده، به همین سبب محصل استفاده نمی کند و قدمی پیش نمی رود. او سپس می پرسد آیا جایز است که ما بحث در این امور جدید را جهت آن که در شغای ابن سینا و حکمت اشراق شهاب الدین مذکور نیست ترک نمائیم؟

سیدجمال الدین در صدد بود که ذهن ملل شرق مسلمان را به سوی اهمیت علوم جدید و قدرت فنی و تکنیکی آن سوق دهد. مجتهدی می نویسد: «البته او با ذکاوت و مصلحت اندیشی خاصی که داشته است، با مجزاکردن سنت فلسفی رایج در نزد ملل اسلامی از تعلیمات قرآن مجید، خواسته است نه فقط مسلمانان را طالب تحصیل علوم جدید استقرایی کند...، بلکه نشان دهد که این علوم جدید با تمام اهمیتی که دارد جزیی از کتاب کبیر است که چیزی به جز کتاب آسمانی نیست».^(۱۰)

نظر سیدجمال صرفاً بر مبنای سیاسی استوار بود و مسائل را در حد احتیاج روز مطرح می کرد. او کوشش خود را معطوف به حفظ تعالیم اسلامی، انتشار علوم جدید و عمل کردن به این علوم یعنی فنون و صنایع نیمه دوم قرن نوزدهم می کرد، به همین سبب نقشی برای فلسفه به معنای اخص کلمه باز نمی شناخت. به عقیده مجتهدی بعد از گذشت نزدیک صد سال از وفات سیدجمال ما در نزد ملل شرق و اسلامی شاهد پیشرفت هایی از نوعی که مد نظر او بوده هستیم، ولی استدلالی که او در مورد عدم تعالی دولت عثمانی و خدیو مصر کرده است، چه بسا هنوز در نزد این

ملل صادق و معتبر به نظر می‌رسد.

عقاید سیاسی - مذهبی محتشم السلطنه انقلابی نبود، بلکه از هر جهت محافظه کارانه بود. وی هیچ گاه از حیطة کار و شغل دولتی و مسئولیت مربوط به خود پا را فراتر نگذاشت. همچنین وی در دوره قاجار و هم در دوره پهلوی مشغول به خدمت بود. مخالفت او با شرایط کشور و حکومت در نوشته‌هایش متبلور است، نه در عملکرد وی. آنجایی که افکارش با افکار سید سنخیت دارد، مربوط به سلطه غرب است که آن را مخرب و بر خلاف استقلال کشور می‌دانست و معتقد بود که اسلام قدرت مقابله با استعمار را دارد. او در کتاب علی بدبختی ما و علاج آن و بیشتر در اخلاق محتشمی سعی دارد که هم از اسلام دفاع کند و هم آن را بشناساند و همچنین از طریق تنویر اخلاق اسلامی راه را برای نجات کشور بگشاید.

محتشم السلطنه هرگز مجذوب غرب نشد و از این جهت با اغلب متفکرین هم عصرش متفاوت بود. او غرب را می‌شناخت، چون در آلمان زندگی کرده و مدتی نیز در هند اقامت داشت، بنابراین استعمار انگلیس را در این کشور لمس کرده بود. او به روسیه هم سفر کرده بود و تا حدی با شرایط این کشور آشنایی داشت. محتشم السلطنه شخصی وطن‌دوست، فرهیخته و با فرهنگ و آشنا به ادبیات، شعر، افکار، فلسفی و مورخین ایرانی و اروپایی بود. علاوه بر آن او سال‌ها در مناصب دولتی اشتغال داشت، و بر این اساس تجربه و شناخت سیاسی کافی از کشور و شرایطی که در آن قرار داشت کسب کرده بود.

علی بدبختی ما و علاج آن را باید ماحصل نظریات سیاسی اجتماعی او دانست. شاید تحلیل او از شرایط و زمانه‌اش چندان عمیق به نظر نمی‌رسد، ولی آن را با تدبیر و درایت مطرح کرده و قابل تأمل است. انقلاب مشروطه و آسیب‌هایی که آن را به بیراهه کشاند، او را تحت تأثیر قرار داد و سرانجام وی را به این نتیجه رساند که: «وقتی حکومت ایران شوروی^۱ شد، به جای این که ملاحظه شود، دیگران از چه راهی به ترقی و تعالی رسیده‌اند...، سرمشق [گرفتن] را کنار گذاشته، کاری می‌کردیم که آن چه اسباب سعادت دیگران بود، مایه شقاوت ما شد و آنچه باعث ترقی دیگران شد، سبب تنزل ما شد».^(۱۱)

محتشم السلطنه اخلاق محتشمی را در ۱۳۰۹ ش نوشت. وجه تسمیه این کتاب برگرفته از کتاب مشهور اخلاق محتشمی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (۱۲) از متفکرین بسیار مشهور دوران مغول است که در قرن ۷ هجری تألیف شد. به گفته کریم مجتهدی این کتاب جنبه کاربردی داشت: «در آن از موضوع‌های مختلف از جمله پند و اندرزهای حکمی همراه با تمثیلات فراوان سخن رفته است». خواجه نصیرالدین طوسی از قرآن مجید، احادیث و ائمه اطهار نقل قول‌هایی دارد و از بوذرجمهر، انوشیروان، فلاسفه یونان باستان و متفکرین هندی و غیره مطالبی در این کتاب آورده است که اثرات آن در نوشته‌های محتشم السلطنه چه در اخلاق محتشمی و چه در کشکول محتشمی مشهود است.

دربارۀ فضایل اخلاقی انسان چون حلم، عفو، اتحاد و اتفاق، دوری از کبر و نفاق، آفات سه ارزش فروتنی، تواضع، سخاوت، زهد، صبر و غیره مطالب زیادی دیده می‌شود. (۱۳)

کتاب محتشم السلطنه متشکل از سه بخش است: مقدمه‌ای طولانی دربارۀ رذایل جامعه مانند خشم، حرص، حسد، غفلت و غیره و آفت‌هایی که تولید می‌کنند، با نقل قول‌هایی از آیات قرآن، آیات و گفتاری از نهج البلاغه و دیگر متفکرین، فلاسفه و شعرای کشور. بخش دوم کتاب ترجمه مکارم الاخلاق و مرضی الافعال است که دعا و نیایشی از امام چهارم زین‌العابدین علی ابن الحسین (ع) که با تفسیرهای خودش همراه است. بخش سوم کتاب وصایایی از امام علی (ع) است به پسرانش امام حسن و امام حسین (ع) است. هدف محتشم السلطنه از ترجمه مکارم الاخلاق به قول خودش قرار دادن آن کتاب در «طبق اخلاص است، تا شاید سعادت‌مندی کنار آن نشیند و نیک‌بختی بهره از آن برد». (۱۴)

اخلاق محتشمی ده سال پس از علل بدبختی و علاج آن تألیف شد. در طی این مدت کشور ایران متحول شد. رضاشاه پهلوی جایگزین احمدشاه شد و عهدی جدید در تاریخ کشور آغاز گشت که همه موازین گذشته را بهم می‌ریزد. اگر در دولت قاجار تقلید از غرب در افکار، آداب و رسوم که محتشم السلطنه آن را محکوم می‌کرد باب شد، در دوره پهلوی تقلید اجباری جزء سیاست دولت قرار گرفت.

محتشم السلطنه همه عمر در خدمت دولت بود و با زیربوم سیاست‌ها و دسیسه‌ها و زدوبندهای حکومتی آشنا بود و بی‌شک خودش نیز در بسیاری از آنها

دست داشت. به همین سبب شاید انتخاب این کتاب که سراسر پند و اندرز و دعاست، جالب توجه به نظر می‌رسد. شاید می‌خواست از این طریق افکار انتقادی خود را بیان کند، چون قلم در این زمان آزاد نبود و او که می‌دید چگونه هویت و فرهنگ جامعه در خطر افتاده سعی به آن داشت که بدین وسیله هشدار دهد و نصیحت کند و از اسلام دفاع کند و آن را راهگشا و نجات‌بخش معرفی کند.

او شاهد تضعیف و تقلیل تدریجی دین بود و به همین سبب در کتاب علل بدبختی و علاج آن و نیز در اخلاق محتشمی از اسلام دفاع می‌کند. «زاید نیست اگر برای تذکر علاوه شود که عادت اهل علم بر این است، با وجودی که اکثر را از مسلمانی نشانی نمانده است، هر نقصانی هم [که] در مسلمان نماها دیده می‌شود، آن نقیصه را باز مسلمانی می‌نمایند... حال آن که هر منصفی باید بداند عیب مسلمان نماها عیب مسلمانی نیست». (۱۵)

نظر محتشم السلطنه در سطور هر دو کتابش، بازگویی شرایط جامعه است و هر جایی که از کلیات می‌گوید، باز هم مدنظرش بازگویی حال و روز کنونی مملکت است. همچنان که درباره غفلت می‌نویسد: «بزرگان بزرگ‌ترین اسباب شقاوت را در غفلت دانسته‌اند... پیوسته هر کس از هر حیث به مقامی رسیده، برای این است که غفلت را از خود دور کرده و قدر و وقت خود دانسته... بلی آنچه از بی‌توفیقی در میان ما حکمفرماست غفلت است». (۱۶)

محتشم السلطنه اهمیت خاصی برای کارکردن قائل بود و تأکید داشت که «قرآن جز کارکردن نخواست و بالخصوص کار نیکو را توصیه [می‌کند]، بلکه امر فرموده و سنت هم برای هر کس به بطالت بگذرانند جز ملامت چیزی را روا نداشته‌است». (۱۷) او می‌افزاید: «ناگوارتر و باری گرانتر از شماتت دشمن نیست... البته آن وقتی جولان وی اثر دارد که [از] انسان در واقع خطایی سرزند، زیرا که نیک را بد قلمداد کردن، آفتاب به گل اندرون است، به زودی حقیقت واضح و روسیاهی بر دشمن ثابت می‌شود. ولی نعوذ بالله از وقتی که بدی و ناشایستی از شخصی صادر شود که روی حقیقت خوشوقتی دشمن را موجب شد و او را در اعمال خود مستمسکی باشد. دشمن‌ترین دشمنان تو نفس تو است تا نفس انسانی که دشمن خانگی است، شخص را به ذلت نیندازد و دچار زشتی نکند، دشمن خارجی به شماتت دست نمی‌یابد و این دشمن داخلی است که سبب خشنودی دشمن خارجی است و این

دشمن است که در خانه به امنیت نشسته و با دشمن بیرون دست به دست داده است. پس دشمن واقعی اوست و اعدا عدو آن است و هر کس را از شما شماتت دشمن خارجی عار باشد، بر هر چیز مقدم. باید دقت و سعی و مراقبت خود را بر آن مصروف دارد که این دشمن خانگی را حراست نماید و او را از فرمانروایی سوء باز دارد» (۱۸).

محتشم السلطنه گذشته و حال را ایده آلیزه نمی کرد، هر چند در سخنرانی هایش در مجلس یا در حضور شاه به ناچار به تملق می پرداخت که محصول شرایط زمانه بود، ولی از روی ضرورت بود و با شناختی که از شخصیت او بدست آمده، در حد تملق انجام می داد، نه از بابت اعتقاد قلبی.

محتشم السلطنه به تاریخ و گذشته چندان توجهی ندارد، بلکه با مسائل سیاسی - فرهنگی روز سروکار دارد که در هر دو کتاب آن را مطرح می کند. در واقع این دو کتاب مکمل همدیگرند. او در علل بدبختی ما و علاج آن بیشتر به مسائل سیاسی روز کشور پرداخته است. مشروطه، مجلس چهارم، جامعه ملل، احزاب سیاسی، روزنامه ها، کاپیتولاسیون و بالاخره اسلام. وی چهار علاج برای ایران که آن را بیمار تصور کرده پیشنهاد می کند، اول اسلام است. باید مسلمان باشیم. «آن چه خیر در دنیا و آخرت انتظار داشته باشیم در مسلمانی است و آنچه از جای دیگر می جویند و نمی یابند، در مسلمانی موجود است و آن حقیقتی که دیگران برای فریب خلق و جلب آنها به خلاف انتشار می دهند، واقعه در مسلمانی است». او حقیقت سادگی و مواسات علم و عمل، عدل و مکارم اخلاق و غیرت و مردانگی را در اسلام می بیند و معتقد است که عملاً آن را در مؤمنین واقعی می توان یافت. دومین علاج اصلاح و بسط معارف است، در مملکتی که اهالی از علم و دانش بی خبرند و اگر چند نفری هم معلوماتی دارند، ناقص و قاصر است، جز ذلت و فلاکت و غفلت انتظاری نمی توان داشت. او سعادت مردم راهی جز بسط معارف نمی داند. متأسفانه این چند ساله اگر هم قانونی برای معارف گذشته، اجرا نشده است» (۱۹). ولی تعلیم و تعلم را برای همه از هر طبقه ای باشند لازم می داند و می افزاید که باید طوری باشد که اطفال ما مسلمان و ایرانی و دارای اخلاق کریمه و عالم و با غیرت و وطن خواه شوند. او همچنین لازم می داند که علوم صنایع فرنگستان را به حد کمال اخذ کنیم و هر قدر آن را ناقص تحصیل کنیم، همان قدر دنباله رو دیگران و محتاج سایرین

خواهیم بود. او به اعزام محصل به خارج عقیده داشت، به همین سبب پسرانش را برای تحصیل به فرنگ فرستاد. همچنین او می‌افزاید، باید همراه آنها سرپرست متدین و عالم باشد، البته توضیحات دیگری هم داده که لزومی به تکرار آن نیست. او سومین علاج را عدلیه دانسته و می‌نویسد، خداوند متعال عدل را بر تمام مردم تعمیم فرموده و به مسلمان تخصیص نداده، حتی در مورد مشرکین خداوند ترک عدالت را تجویز نکرده است. سپس محتشم السلطنه نکات بسیار با اهمیتی درباره عدالت هر چند مختصر بیان کرده است و بخصوص تأکید می‌کند که بدون فوت وقت قوانین لازمه عدلیه را به فارسی تدوین و انتشار دهند و تأکید دارد که در همه عالم باید عالم و عادل عفیف ممتحن و مجرب باشد. او می‌نویسد که قاضی در هیچ جا بدون علل مقرر و محاکمه عزل نمی‌شود. «اگر دولت و مجلس بخواهد عدلیه داشته باشند که همه به آن تمکین نمایند، باید اهتمام فرمایند و هیأت مجتهدینی که جامع شرایط قضا باشند، موافقت نمایند و آنها متصدی امر قضاوت بشوند، تا مطابق شرع و عزت حق در مقام خود قرار گیرند.» (۲۰)

آخرین علاج از نظر او پیشرفت اقتصاد است و می‌نویسد هر ملتی که دعوی حیات دارد، از انتظام امور اقتصادی خود ناچار است و به این چاره واحد، می‌توان وسایل ترقی و عظمت خود را فراهم و تأمین نماید. «خاصه در این عصر که عنوان اقتصاد وسیله جهانگیری شده و از این طریق هر دولت بیداری اعمال سیاست می‌نماید.» (۲۱)

با اینکه محتشم السلطنه به اقتصاد خیلی اهمیت می‌دهد، به کلی‌گویی بسنده می‌کند: «اگرچه در این بار فرض اقتصاد و معیشت است، ولی به عقیده بنده باید در باب حل و عقد و عاملین آنها در کار سیاست مملکت [و] هم اقتصاد میانه‌روی را از دست نداده و به یک طرف مایل نشده، مملکت را دچار مشکلات نمایند. ما هر قدر در سیاست بی‌طرف باشیم، همان قدر از علما اعلام و وعاظ محترم و مدیران جراید مردم را «قلماً و قدماً و لساناً دعوت به ارکان اربعه معروضه نموده و هر کس به قدر قوه، این طیف خود را ترک نکند تا در پیش خدا و خلق و وجدان پاک، ادای مسئولیت نموده باشد.» (۲۲)

او در اخلاق محتشمی فساد اخلاقی را که در جامعه رایج می‌دید به چالش می‌کشد و با مثال از متفکرین و اشعار شعرای معروف و گاه ابیاتی که خود سروده آن را مطرح

می‌کند. این کتاب هم راهنمایی است برای زندگی صحیح بدون بغض، کینه و دشمنی و همچنین شرحی است از برای افرادی که یا نادان‌اند و یا مغرض. راهنمایی است برای جامعه بهتر، زندگی با سعادت در این دنیا و در آخرت.

محتشم‌السلطنه متجددانی که به اسلام ایراد می‌گیرند را نفی می‌کند و می‌نویسد، بعضی از جهال تصور می‌کنند که مسلمانی موجب فقر و پیشوایان اسلام به فقر دلالت کرده‌اند. او آن نگاه را دلیل بی‌اطلاعی از مزایا و دستورات عمل‌های اسلام می‌داند. هدف او از جهتی هم این است که نشان دهد اسلام در دنیای کنونی قابل اجراست. «آنچه اسباب حیرت است، این است که مردم یا در طلب شقاوت جامعه خلاف واقع می‌طلبند و یا نمی‌خواهند از راه نادانی و یا تعصب به حقیقت چنگ بزنند و دنیا را از این نوسان و تزلزل نجات بدهند. اگر می‌خواستند راه ساخته و پرداخته را ترک نکرده خود را به ناهمواری‌های صعب‌الوصول مبتلانی کردند و دنیا را به این حال وحشتناک نمی‌انداختند و برای کورکردن راه اسلام این همه تلاش نمی‌کردند.» (۲۳)

از محتوی هر دو کتاب مشخص است که تا چه حد محتشم‌السلطنه نگران اوضاع کشور بود. او در کتاب علل بدبختی ما و علاج آن بیش از هر چیز نگران از بین رفتن همین استقلال لفظی است که باقی مانده است، چون «غرض اغلب متمدین حالیه دنیا بر باد دادن ملل ضعیفه است.» (۲۴) مد نظرش در اخلاق محتشمی بی‌دینی، بی‌اخلاقی، بی‌ارزش دانستن سنت‌ها است جامعه را به فساد می‌کشاند. مکارم‌الاخلاق را ترجمه کرده است، «چون انسان را هیچ مقامی گرامی‌تر و هیچ رتبه‌ای عالی‌تر از تزکیه نفس و تخلّق به اخلاق جمیله و افعال مرضیه نیست.» خطر اصلی از نظر او تقلید است و آن هم تقلید کورکورانه از غرب که با کمال تأسف به جای این که مثل دیگران بنای کار خود را مستحکم نماییم، «از ابتدا به تقلید خانه برانداز و به شطحیات پرداختیم.» (۲۵) کمی بعد می‌نویسد: «باید تعلیم و تعلم ما طوری باشد که اطفال ما را مسلمان و ایرانی و دارای اخلاق کریمه و عالم و باغیرت و وطن‌خواه نماید، نه آن که به مجرد آموختن چهار کلمه همان‌طور که لباس خود را عوض کرده‌اند، حقیقت خود را هم عوض نماییم.» (۲۶)

تداوم این فکر در اخلاق محتشمی مشهود است: «خلاف مقتضای عقل، رسم مردم این مملکت این است که نعمت خدادادی را که برای آنها فراهم است، زیرا پاگذارده در

پی روشنایی معارف دیگران بوده... افسوس که با همان غفلت که از نعمت خود حاصل است، از آن در یوزگی هم جزء اخلاق سوء و تقلید ناروا ره آوردی به دست نیست» (۲۷)

یا «بدبخت کسی است که به معارف خود پشت کرده، به فریب سراب دیگران از آب گوازی خود را دور ریزد و به هوس مطلوب موهوم یار موجود را کنار گذارد، یقین است که باید لب تشنه و دل تفته بماند» (۲۸)

این دوره ایست که اکثر متفکرین، آنچه از غرب وارد شده است را پذیرا هستند و آن را صحیح و مطلوب می دانند، ولی محتشم السلطنه دلواپس این تقلید بود، البته واژه ای برای ارائه نظریه خود نمی یابد. سی سال بعد، یعنی در دهه چهل احمد فردید (۲۹) و پس از او جلال آل احمد غرب زدگی را در ادبیات سیاسی ایران وارد می کنند. به گفته خود آل احمد «این تعبیر را از انادات شفاهی احمد فردید اخذ کرده» و در کتاب غرب زدگی در سال ۱۳۴۱ چاپ کرده است. (۳۰) البته بین تفکرات جلال آل احمد و محتشم السلطنه نه از لحاظ زمان و نه به لحاظ ایدئولوژی ارتباطی وجود ندارد. محتشم السلطنه مسلمانی متعهد و با ایمان بود. آل احمد عقاید چپی داشت و حتی مدتی عضو حزب توده بود. (۳۱)

علی رغم انتقادات بسیاری که بر غرب زدگی جلال آل احمد وارد شده، بیژن عبدالکریمی به درستی اشاره می کند که این اثر از دو دهه قبل و یک دهه بعد از پیروزی انقلاب گفتمان غالب بر فضای فکری ایرانیان را تشکیل می دهد. (۳۲)

اما آنچه نظریات این دو متفکر را نزدیک می کند دغدغه فکری و نگرانی مشترک آنها است. آل احمد می گوید: «ما شبیه قومی از خود بیگانه ایم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان و خطرناک تر از همه در فرهنگ مان فرنگی مآب می پروریم و در فرنگی مآبی راه حل هر مشکلی را می جوئیم» (۳۳)

به همین سبب محتشم السلطنه کشور را به بیماری تشبیه می کند که محتاج مداوا است. آل احمد غرب زدگی را بارها به عنوان عارضه ای از بیرون آمده توصیف می کند که در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده است. وی در صدد بود که «مشخصات این درد و علت یا علت هایش را و اگر دست دهد راه علاجش را بجوید». «این غرب زدگی دو سر دارد یکی نماد علم غربی و دیگر ماکه غرب زده ایم» (۳۴) ما توانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم

جبری‌اش حفظ کنیم و مضمحل شده‌ایم. «حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس فلسفه تمدن غرب را دریافته‌ایم و تنها به صورت ظاهر ادای غرب را درمی‌آوریم با مصرف کردن ماشین‌هایش - درست هم چون خریم که در پوست شیر رفت». (۳۵)

از نظر آل احمد روحانیت دارای پایگاهی منسجمی بود که توانست با یک فتوای ساده، امتیاز تنباکو را تحریم کند. ولی مشروطه پیشقراول، ماشین روحانیت را کوبید و نفوذش از عدلیه را برید. در حالی که می‌توانست به سلاح دشمن و به مبارزه با غرب زدگی مسلح بشود.

آل احمد روحانیت را آخرین سنگر دفاع در مقابل غرب زدگی می‌داند و افسوس می‌خورد که جوش و خروش حیات را از دست داده‌است. «روحانیت از همان زمان مشروطیت چنان در مقابل هجوم مقدمات ماشین، در لاک خود فرو رفت و چنان در دنیای خارج را به روی خود بست و چنان پيله‌ای به دور خود تنید که مگر در روز حشر بدرَد. چرا که قدم به قدم عقب نشست. این‌که پیشوای روحانی طرفداری مشروعه در نهضت مشروطیت بالای دار رفت، خود نشان از این عقب‌نشینی بود». (۳۶)

محتشم‌السلطنه در این باره با او هم عقیده است و نوشت: «حتی در موقع تغییر اساس حکومت ایران به حکومت شوروی اگر قانندی بوده، آنها بوده‌اند و اگر مجاهدتی به عمل آمده، سر صف واقع شده‌اند». آل احمد می‌افزاید که برای خلاصی از این شرایط، «باید رعب از ماشین را از دست بدهیم و به راز ماشین پی ببریم». به ازای این رعب است که در اکثر دانشجویان ما در فرنگ یا طب می‌خوانند یا روان‌شناسی یا دیگر علوم انسانی یا به علت این که در مملکت ما زمینه‌ای برای تقاضای تکنیسین نیست و به ازای همین رعب است که چه بسیار مهندس‌های کشاورز داریم که اکنون در بانک و چه بسیار بانکدار که مدیر کل‌اند و چه بسیار معدن‌شناسان که مقاطعه‌کارند». (۳۷)

او سپس به مدارس کشور می‌تازد که سال‌ها فکر و ذهن بچه‌های مردم را به فرمول‌ها و معادله‌های فیزیک، شیمی و ریاضی خسته کرده و ادبیات، فلسفه و اخلاق را تقریباً از برنامه تمام دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها برداشته است و مغز هر مدرسه دیده‌ای انبانی شده از فرمول، قانون و معادله. (۳۸) او در ادامه به این نتیجه

می‌رسد که چون هیچ آزمایشگاهی برای شاگردان که اندیشه را به عمل درآورند وجود ندارد، ما خریدار مصنوعات فرنگی باقی مانده‌ایم. غربی‌ها راضی نیستند که مشتری را از دست بدهند و ترجیح می‌دهند تا مصرف‌کننده باشیم و حکومت‌هایی را تقویت می‌کند تا همین شرایط ادامه دهند و روشنفکران غرب‌زده ما هم با نمایندگان سیاست غرب شراکت می‌کنند.

آل احمد در یک فصل به انتقاد از فرهنگ مستولی در دانشگاه و مدارس و بی‌ارزش بودن تدریس به سبک متداول می‌پردازد و در برنامه‌های مدارس هیچ اثری از تکیه به سنت و هیچ جای پای از فرهنگ گذشته نمی‌بیند. (۳۹)

محتشم السلطنه هم به مسئله تعلیم و تعلم بسیار اهمیت می‌داد و به نحوه اجرای آن ایرادهایی داشت که در علل بدبختی و علاج آن بیان کرده است. آل احمد هم مانند سید جمال و محتشم السلطنه به دنبال چاره است: «چه باید مان کرد؟ آیا هم چنان که تاکنون بوده‌ایم، فقط مصرف‌کننده باقی بمانیم، یا اینکه درهای زندگی را به روی ماشین و تکنولوژی ببندیم».

با همه بدبینی و عصبانیت راه‌حلی هم دارد و همانند سید جمال و محتشم السلطنه علاج را در بسط معارف می‌داند. اقتصاد صحیح، عدالت و دیانت می‌تواند طلسم غرب‌زدگی را بشکند. علاجی که این سه متفکر برای از بین بردن کاستی‌ها و عقب‌افتادگی‌ها پیشنهاد می‌کنند همانا فرهنگ است.

نکته دیگری که باید اضافه کرد، اینست که آل احمد تحت تأثیر تفکر مارکسیستی بر این عقیده بود که عقب‌افتادگی و غرب‌زدگی ما نتیجه دسیسه‌های غرب است. وی نوشت: «درست آن زمان که ما گوشمان بدهکار می‌شود به بدگویی کنارگودنشینان فرنگی که در حقیقت تربیت‌کنندگان اصلی امرا و رجال ما هستند. در این سیصد سال اخیر و همه این احسنت‌ها هم چون افسون است در گوش پیرمرد راه‌دار خسته‌ای که آرام بخوابد تا دیگران قافله را بزنند».^(۴۰) و کمی دورتر می‌نویسد تا شرقی‌های مسلمان پذیرای سلطه غرب نبودیم، به همین علت بود «غرب در برخورد با ما نه تنها با این کلیت اسلامی درافتاد (در مسئله تشویق خون‌آلود تشیع در اوان صفویه، در اختلاف انداختن میان ما و عثمانی‌ها، در تشویق از بهایی‌گری در اواسط دوره قاجار در خرد کردن عثمانی‌ها پس از جنگ اول بین‌المللی و دست آخر

در مقابله با روحانیت شیعی در بلوای مشروطیت به بعد) بلکه کوشید تا آن وحدت تجزیه شده از درون را که فقط در ظاهر کلی داشت، هر چه زودتر ببرد».^(۴۱)

این نظریه بین بسیاری از متفکرین معاصر رایج است، ولی حدود بیست سال بعد از آل احمد، صادق زیباکلام با پرسش این سؤال که «ما چگونه ما شدیم».^(۴۲) مسئولیت عقب ماندگی را از دوش استعمار غرب برداشت و به خودمان برگرداند. اصل بحث او این است که استعمار باعث ذلت و عقب افتادگی ما نبوده، برعکس چون ضعیف و راکد شده بودیم، غرب توانست این مصیبت را به سر ما وارد آورد. وی می نویسد «به جای پرداختن به این که استعمار چه کرد، بایستی به این پرداخت که استعمار اساساً چرا توانست بپاید». وی عقیده دارد «جریان افول ایران هر چه بود، اسباب و علتش درونی بود، یعنی بر اثر مجموعه ای از عوامل و عللی که در شرق و از جمله ایران وجود داشتند پدید آمد. این طور نبود که کسی یا نیرویی یا کشوری یا تمدنی که از آن سوی دنیا (غرب) برخواسته و بر ایران تاخته تمدن و پیشرفت ها و دستاوردهای آن را از میان برده و به جای آن انحطاط و عقب ماندگی را جایگزین کرده باشد».^(۴۳)

بدون شک سیدجمال الدین و محتشم السلطنه با این نظریه موافق بودند. هر دو این متفکرین بر این عقیده بودند که خودمان مسئول وضع ضعف و ذلت خودمان هستیم. محتشم السلطنه دشمن خانگی را مسئول می داند که آنچه اسباب سعادت دیگران شد، مایه شقاوت ما کردند. سیدجمال الدین که به جهان اسلام می اندیشید می نویسد: «با این که نعمت های خداوندی را به درجه اکمل داشتیم، ولی از دستمان بدر رفت و عوض آن ذلت و مسکنت و عبودیت در ما زیاد شد، چون عقل که راهنمای سعادت و نجات است [را] نگه نداشتیم، اتحاد و همدستی را مبدل به نفاق کردیم و کسالت و بی حال جایگزین غیرت و همیت شد. نوع خواهی و ملت پرستی مبدل به بخل و حسد شد. مختصراً مجموعه اخلاق رذیله، منبع اعمال شیعه گشتیم».^(۴۴)

فاصله بین عقاید این متفکرین چه از لحاظ زمانی و چه عقیدتی بسیار زیادتر از سنخیتشان می باشد، ولی چنانکه نشان داده شد، از بعضی جهات شباهت هایی هم وجود دارد که نشان می دهد اصل دغدغه هایی خاطرشان مشترک است و آن سرنوشت و عاقبت کشور است. البته سید به جهان اسلام می اندیشید، ولی

محتشم السلطنه و آل احمد و زیبا کلام به ایران. نسل های مختلف متفکرین مبتکر و عالی مقام یا نه چندان خلاق و مجرب به دنبال جواب این معضل بودند و راهی نیافتند. شاید جواب قاطع و رضایتبخش وجود ندارد. شاید واقعاً جبری در تاریخ هست که از آن اجتنابی نیست.

در این مقدمه کوتاه و معرفی اجمالی نوشته های محتشم السلطنه غرض آن بود که توجه خوانندگان را به معضلات رابطه ایران با غرب معطوف نموده که متفکرین ایرانی و مسلمان سعی بر آن داشتند که هم از غرب بیاموزند و هم درصدد دفاع از منافع خود در برابر هجمه های گوناگون غربی ها بودند.

یادداشت ها

۱. سایر تألیفات محتشم السلطنه از این قرار است، ترجمه قواعد الاحکام فی مسائل الحلال الحرام از ابن منصور بن یوسف مطهر الحلی.
کنکول محتشمی
خصوص الحکم در عرفان.
ترجمه شرایع المحقق
منتخبات شمس المعارف بونی
چند رساله و تألیفات از عربی فرانسه، انگلیسی در مسائل حقوقی، ریاضی، بهداشت و داستان های اخلاقی.
۲. اتابکی، تورج، تجدد عامرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۱.
۳. در فصل اول جلد یک این مجموعه به دو رساله یکی تحت عنوان قانون ناصری از میرزا سعیدخان وزیر خارجه و دیگری از شخص ناشناسی تحت عنوان شرح عیوب و بیماری ها اشاره شد. احتمالاً محتشم السلطنه با این دو رساله آشنا بوده است. رک، زرگری نژاد، غلام حسین، و نیز زرگری نژاد، غلام حسین، رسائل سیاسی عصر قاجار، سیاست مدن، شرح عیوب، ادب وزراء، تهران کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۹.
۴. مجتهدی کریم، سید جمال الدین اسدآبادی و تفکر جدید، چاپ دوم، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۸۵، ص ۲۴-۲۱.
۵. همان، ص ۴۱.
۶. مجتهدی توضیح می دهد که افکار رنان در بین بعضی از روشنفکران از جمله میرزا فتحعلی

آخوندزاده و میرزاملکم خان شناخته شده بود. این‌ها رواج گرفتن افکار ارنست رنان را در نزد ملل شرق مسلمان در جهت تحقق آرمان خود ببینند و آن افکار را به منظور قطع رابطه با گذشته فرهنگی و دینی این ملل که به زعم ایشان عامل اقناع و انحطاط بوده است به کار برند. همان، ص ۵۳.

۷. همان، ص ۵۱.

۸. همان، ص ۸۷.

۹. همان، ص ۳۱.

۱۰. همان.

۱۱. علل بدبختی ما و علاج آن در همین مجموعه.

۱۲. مجتهدی کریم، مغولان و سرنوشت فرهنگی ایران، تهران ۱۳۹۵.

۱۳. همان صص ۸-۲۵۶.

۱۴. اخلاق محتشمی در همین مجموعه.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. همان.

۱۸. همان.

۱۹. علل بدبختی ما و علاج آن در همین مجموعه.

۲۰. همان.

۲۱. همان.

۲۲. همان.

۲۳. اخلاق محتشمی در همین مجموعه.

۲۴. همان.

۲۵. همان.

۲۶. همان.

۲۷. همان.

۲۸. همان.

۲۹. احمد فردید در فرانسه و آلمان در رشته فلسفه تحصیل فلسفه کرد و بخصوص وی پیرو فلسفه مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی شد. او همچنین شناخت عمیق از معارف اسلامی و علم اصول داشت. فردید گرایش ضد عقاید چپ‌گرایانه داشت و مخالف فعالیت حزب توده بود. گفته شده است که تفکر او انسجام نداشت و هیچ اثری هم منتشر نکرد و بسیاری از اوقات موضعش را تغییر می‌داد. شناخت افکار او بیشتر براساس درس‌ها و سخنرانی‌هایی که جمع‌آوری شده است می‌باشد.

۳۰. آل احمد خود در این باره می‌نویسد: «همین جا بیاورم که من این تعبیر «غرب زدگی» را از

انادات شفاهی مرور دیگرم حضرت احمد فردید گرفته‌ام». ص ۱۴. آل احمد، جلال، غرب‌زدگی، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۴.

۳۱. عبدالکریمی، بیژن «جلال آل احمد، غرب‌زدگی و ضرورت بازگشت به سنت»، مجله پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره ۲ ص ۱۲۰.

۳۲. همان صص ۱۳۷ و ۱۱۹.

۳۳. آل احمد جلال، غرب‌زدگی، تهران، ۱۳۸۴، ص ۵۸.

۳۴. همان، ص ۱۷.

۳۵. همان، ص ۲۳.

۳۶. همان ص ۶۰.

۳۷. علل بدبختی ما و علاج آن در همین مجموعه.

۳۸. آل احمد، غرب‌زدگی، ص ۸۹.

۳۹. همان صص ۱۴۰-۱۲۷.

۴۰. غرب‌زدگی، ۵۶.

۴۱. همان، ص ۲۶.

۴۲. زیباکلام، صادق، ما چگونه ما شدیم، ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران، تهران، چاپ ۲۸،

۱۳۹۵. این کتاب اول بار در ۱۳۷۴ منتشر شد و تاکنون ۲۸ بار تجدید چاپ شده است که در تاریخچه نشر در ایران بی‌سابقه است.

۴۳. زیباکلام، ما چگونه ما شدیم، صص ۳۴۹-۳۴۳.

۴۴. حائری، عبدالهادی «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مسئله عقب‌ماندگی در جامعه اسلامی،

آینده، ش ۱ و ۲، سال ۱۳۵۹، صص ۶۵-۷۶.